

شغنان مهد علم و دانش، سرزمین عشق و زیبایی!!

نوشته: صورت کاشانی

۲۱ فیروزی ۲۰۲۰



سرزمینی که همه با نامش آشنایی دارند و آنرا بنابر داشتن آب و هوای گوارا و سرسبزی اش سرزمین عشق و زیبایی مینامند. سرزمینی که میگویند ۹۹ فیصد مردم آن با سواد است؛ اما چگونه سواد؟

ما فقط در مکتب الفبا را آموخته ایم، سوادى که نتیجه‌ی مطالعه باشد، نداریم؛ سوادى که از انسانیت و همدیگر پذیرى باشد، نداریم؛ همیشه میان تنش های قومى، مذهبی و حزبی درگیر بوده ایم. تنها یاد گرفته ایم که دختر گرفتن و دختر دادن از مذهب دیگر، از قوم دیگر و اجتماع دیگر - حتا نشست و برخاست با اجتماع دیگر - ننگ است و بس. در ذهن های ما نفرت کاشته اند و همیشه آموخته ایم که ما خوبیم و دیگران بد...

من در دوران دانشگاه همیشه از همدیگر پذیرى، از اتحاد، صمیمیت و از زندگی دختران و زنان سرزمینم که چگونه زندگی دارند و چگونه زندگی میکنند، تعریف میکردم و ابراز خوشنودی میکردم که شغنان ما اصلا بیسواد ندارد، همه اهل کتاب و قلم اند. در شغنان ما ازدواج اجبارى، ازدواج زیر سن، خودکشی و... وجود ندارد. زنان ما خودکشی، قتل، سنگسار، ازدواج های اجبارى، و انواع خشونت ها را فقط از پشت پرده های تلویزیون می بینند و به حال هم جنسان شان که چه زندگی مشقت بار دارند اشک میریزند. اما چه غم انگیز و نا امید کننده است شنیدن خبر مرگ همجنست که در بهار زندگی اش قرار دارد و چه فاجعه بار است با تمام آرزو ها عروس خاک شدن که ما چند روز پیش شاهد چنین حادثه دلخراش بودیم.

چه هزن آور است، سرزمینی که فکر میکردم همه آگاه و دارای آزادی فکری و ذهنی اند اما در آنجا چنین کارى زشت صورت گیرد. من غافل از این بودم که همه ذهن ها منجمد و مریض اند، من دقیق

دلیلش را نمیدانم فقر، عدم آگاهی خانواده ها، و یا هر آن چیزیکه باشد ولی نباید دختران قربانی چنین مسائلی شوند.

سرزمینی که در آن پدر بخاطر زیاده جویی و حرص خود، بخاطر آسایش چندروزه و به بهانه های گوناگون دختر خود را که هنوز ۲۰ سال دارد و بخاطر آینده اش تلاش میکند، تا باشد برای جامعه اش مفید واقع شود، اما بیخبر از اینکه پدر طناب دار اش را آماده کرده و با دست های خود آنرا به ابدیت می فرستد.

همه ی ما شاهد چندین قضیه ی خودکشی بودیم که یا فامیل باعث شده و یا هم جامعه، که تمام در ها را بروی دختران بسته و مجبور به خودکشی شان میسازند. می پذیرم که اینگونه موارد برای مردم ما نسبت به ولایت ها و ولسوالی های دیگر خیلی کم اتفاق می افتد ولی همین هم نگران کننده و مایوس کننده است.

در لابلای حرف هایم از همدیگر پذیری گفتیم؛ در دهکده های کوچکی که زندگی میکنیم همه داد از یکپارچگی و اتحاد میزنند تکیه کلام همه شده همدیگر پذیری ولی متأسفانه آنرا در عمل پیاده کرده نمیتوانند.

به گمان اینان، همه عرف و سنت ها و یا واضح بگویم حزب های که فعلا مردم ما با آن درگیر اند، در گذشته پدید آمده اند. تنها در صورتی تا زمان حاضر، که عصر تمدن پیشرفته است دوام آورده اند که با سرشت مردم مان سازگار بوده اند و حفظ آنها به مصلحت مردم بوده است. ولی نمی دانند خود شان با چه سرسختی به این حزب ها و مشکلات پایبندند. مردم نمیدانند که تمایلات و احساسات پاک و نیز پلید صاحبان قدرت چه نقش عظیمی در حفظ این عرف ها و حزب ها داشته است. من بخود این حق را نمی دهم که روی این مسایل حرف بزنم؛ چون از توان من خیلی بالا است. من تردید ندارم که احساسات عامه مردم علیه من بر انگیزته میشود و برای این سخنانم نظرات غضبناکی دریافت میکنم اما بخاطریکه اهمیت بسیاری به حزب ها قایل اند با آنها سخت به مخالفت بر می خیزم. حزبی که مشکل امروز ما را حل کردن نتواند نبودنش بهتر است...

من این مشکلات را به قصد شکوه و زاری بر نشمردم، زیرا از این بیهوده تر کاری نیست. هرگاه بخواهیم با توسل به خرد با احساسات و گرایش های عملی آنها به مقابله بر خیزیم از چنین مشکلات گریزی نیست.

با مهر
صورت کاشانی